

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه‌ی بحث گذشته

جلسه گذشته دو مبنای مهم در تحلیل واجب کفایی را (در کنار مبنای امام خمینی و آیت‌الله فاضل لنکرانی که بعداً بررسی می‌شود) تبیین و مقایسه کردیم که عبارتند از مبنای محقق خویی و آیت‌الله بروجردی. آقای خویی واجب کفایی را این‌گونه تحلیل می‌کند که تکلیف متوجه «أحد المكلفين لا بعينه» است و از آن به «صرف الوجود من المكلفين» تعبیر می‌کند. همان‌طور که غرض مولا گاه به صرف الوجود طبیعت تعلق می‌گیرد، در باب مکلف نیز گاه به صدور فعل از همه مکلفین (واجب عینی) و گاه به صدور از صرف الوجود آنان (واجب کفایی) تعلق دارد. در فرض دوم، وجوب بر عهده یک نفر لا بعینه است که بر هر فردی منطبق می‌شود و با فعل بعض، غرض حاصل و تکلیف از دیگران ساقط است. اگر همه ترک کنند، چون هر یک قدرت دارد و از جهتی مصداق صرف الوجود است، همگی مستحق عقاب‌اند. اگر همه دفعه‌ی واحده امتثال کنند (مثلاً همگی نماز میّت بخوانند)، همگی مستحق ثواب‌اند، زیرا در آن فرض خاص، صرف الوجود به «وجود جمیع» تحقق می‌یابد. آقای خویی این ساختار را نظیر واجب تخیری می‌داند که در آن «أحدهما لا بعينه» متعلق حکم است، با این تفاوت که در واجب کفایی، «واحد لا بعينه» موضوع حکم است، نه متعلق آن. در مقابل، آیت‌الله بروجردی محور فرق عینی و کفایی را در «مکلف‌به» می‌بیند، نه در مکلف. به‌نظر او وجوب در هر دو قسم، به نحو عام استغراقی متوجه تمام مکلفین است. تفاوت در این است که در واجب عینی، مطلوب، طبیعت مقید به صدور از نفس هر شخص است (قید مباشرت دخیل است)، اما در واجب کفایی، مطلوب، طبیعت مطلقه‌ی فعل است بدون تقید به صدور از شخص خاص. لذا هر یک مأمور به ایجاد همان طبیعت مطلقه است و چون مکلف‌به در جمیع تکالیف واحد است، با تحقق آن به فعل یک نفر، «تمام مطلوب» حاصل و تکالیف دیگران قهراً ساقط می‌شود. این تحلیل، با مبنای انحلال حکم به عدد مکلفین (مانند محقق اصفهانی) هماهنگ است، اما زاویه نگاه را از تعیین مکلف به نحوه دخالت مباشرت در متعلق منتقل می‌کند.

دو تقریر محقق نائینی در واجب کفایی

میرزای نائینی قدس‌سره در باب واجب کفایی، دو بیان متفاوت دارد که یکی در فوائد الأصول و دیگری در أجود التقريرات نقل شده است. فهم دقیق مبنای ایشان، متوقف بر تفکیک این دو تقریر است؛ زیرا این‌ها دو صورت واقعاً متمایزاند، نه یک مطلب با دو تعبیر.

تقریر فوائد الأصول: جمیع المكلفين «على وجه البدلية»

محقق نائینی در فوائد الأصول، در وجه چهارم - که به‌عنوان مختار مطرح شده - می‌فرماید:

و البحث في الواجب الكفائي هو البحث في الواجب التخييري، غايته أن البحث في الواجب التخييري كان بالنسبة إلى المكلف به و متعلق التكليف، و في الكفائي بالنسبة إلى الفاعل و المكلف، و يكون المكلف هو جميع الآحاد و جميع الأشخاص على وجه يكون كل واحد بدلاً عن الآخر، و من هنا يتجه عقاب الجميع عند ترك الكل، أو ثواب الجميع عند فعل الكل دفعة واحدة؛ لعصيان كل واحد حيث إنه ترك متعلق التكليف لا إلى بدل، أي مع عدم قيام الآخر به، و إطاعة كل واحد حيث فعل متعلق التكليف... [1]

خلاصه‌ی این بیان چنین است که در واجب تخییری، بحث از متعلّق تکلیف است (أحد الفعلین علی وجه البدلیة). در واجب کفایی، همان منطق را در ناحیه‌ی «فاعل» و «مکلف» به‌کار می‌گیرد، بدین صورت که مکلف، «جميع الآحاد و جميع الأشخاص» است، علی وجه یكون کلّ واحدٍ بدلاً عن الآخر، یعنی همه مکلفان داخل در خطاب‌اند، ولی هر یک «بدل» دیگری است. هرکس فعل را انجام دهد، تکلیف از دیگران ساقط می‌شود.

ثمره‌ی این ساختار آن‌که اگر همگان ترک کنند، هر یک، در حالی ترک کرده که «لا إلی بدل» بوده است، یعنی دیگری هم قیام نکرده، پس همه عاصی‌اند و عقاب همگانی معقول است. اگر همگان دفعه‌ی واحده فعل را انجام دهند، هر یک متعلّق تکلیف را امتثال کرده است، پس ثواب همگانی نیز معقول است.

در این مبنا، مکلف، «جميع المكلفين» است، امّا نه «به‌نحو استقلالی» مانند واجب عینی که هر یک مستقلاً مکلف است، بلکه «به‌نحو بدلیت»، یعنی تکلیف واحد، به صورت «أحدهم علی وجه البدلیة» متوجه همگان است. به عبارت دیگر، عنوان «أحد المكلفين علی وجه البدلیة» در جعل، به این معناست که همه در دایره‌ی خطاب داخل‌اند، ولی هر فرد در عرض دیگری «بدل» اوست، و با امتثال یکی، تکلیف از دیگران به جهت همان بدلیت ساقط می‌شود.

نکته‌ی مهم این‌که در این تقریر، «صرف الوجود» به این معنا نیست که تنها یک فرد موضوع حکم باشد، بلکه جميع المكلفين در عرض هم، یک مصداق از مصداقی صرف الوجوداند؛ می‌تواند یک نفر باشد، یا دو نفر، یا بیشتر. و میرزای نائینی در فوائد، وجوب را بر جميع، علی وجه البدلیة قرار داده است، نه بر «فرد واحد» به عنوان صرف الوجود.

تقریر أجدو التقريرات: تعلق وجوب به «صرف وجود المكلف»

در أجدو التقريرات، [2] تقریر دیگری از مبنای محقق نائینی نقل شده که مبنای آیت‌الله خویی نیز ناظر به همین تقریر است. میرزا ابتدا مقدمه‌ای در باب «صرف الوجود» و «مطلق الوجود» در متعلّق حکم ذکر می‌کند:

إن الغرض من المأمور به تارةً يترتب علی صرف وجود الطبيعة و أخرى علی مطلق وجودها الساري.

فالأول منهما يستتبع حكماً واحداً متعلقاً بصرف وجود الطبيعة فيكتفى في امتهاله بالإتيان بفرد واحد. وهذا بخلاف الثاني، فإن الحكم في موره ينحلّ و يتعدّد بتعدّد أفراد تلك الطبيعة، و لا يُجتزأ في مقام الامتهال بإيجاد فرد منها....

یعنی اگر غرض مولا بر صرف وجود طبیعت مترتب باشد، حکم مجعول هم واحد است و با تحقق یک فرد امتثال می‌شود. اگر غرض بر مطلق وجود ساری طبیعت مترتب باشد، حکم به عدد افراد منحل می‌شود و امتثال هر حکم متوقف بر فعل همان فرد خاص است. سپس همین تحلیل را به ناحیه‌ی «مکلف» سرایت می‌دهد:

فإذا عرفت ذلك فاعلم أنّ الغرض من المأمور به كما أنّه يختلف باعتبار ترتبه علی صرف الوجود أو علی مطلق الوجود، كذلك يختلف بالإضافة إلى المكلف؛ فتارةً يترتب الغرض علی صدور الفعل من صرف وجود المكلف، و أخرى يترتب علی صدوره من مطلق وجوده.

و علی الثاني فالوجوب يكون عينياً لا يسقط بفعل أحدهم عن الباقيين، بخلاف الأول، إذ المفروض فيه أنّ موضوع التكليف هو صرف وجود المكلف، فبامتهال أحد المكلفين يتحقّق الفعل من صرف وجود الطبيعة فيسقط الغرض فلا يبقى مجال لامتهال الباقيين....

خلاصه آن که همان گونه که غرض، گاهی بر صرف الوجود طبیعت و گاهی بر مطلق الوجود آن مترتب است، نسبت به مکلف نیز گاهی غرض بر صدور فعل از «صرف وجود المكلف» مترتب است، و گاهی بر صدور از «مطلق وجوده». اگر غرض به صدور فعل از مطلق وجود المكلفین تعلق گیرد، وجوب عینی است و فعل یکی، وجوب دیگری را ساقط نمی کند. اگر غرض به صدور فعل از صرف وجود المكلفین تعلق گیرد، موضوع تکلیف صرف وجود المكلف است. لذا با امتثال أحدهم، غرض حاصل و مجالی برای امتثال دیگران باقی نمی ماند. این، صورت واجب کفایی است.

ایشان سپس تأکید می کند که در این تحلیل:

لو حصل الفعل من الجميع في عرض واحد لاستحق كل واحد منهم ثواب امتثال ذلك الأمر كما لو كان منفرداً به؛ لصدق صرف الوجود عليه. كما أنه عند مخالفة الجميع يستحق كل منهم العقاب لتحقيق مناطه فيه، وهذا الوجه الذي ذكرناه هو التحقيق في تصوير الوجوب الكفائي.

یعنی اگر فعل از همه در عرض واحد صادر شود، هر یک مستحق ثواب امتثال همان امر واحد است، و اگر همگان ترک کنند، هر یک مستحق عقاب است. محقق نائینی این تصویر را «تحقیق در تصویر وجوب کفایی» می داند.

شیخ حسین حلی در تقریر کلمات استاد خود، محقق نائینی [3] همین مبنا را چنین صورت بندی می کند که در جهت ایجابی، امتثال واجب کفایی، «فعل صرف طبیعة المكلف» است، واحداً كان أو أكثر. در فرض اجتماع جمعی بر فعل، ایشان تصریح می کند که «امتثال واحد» بیشتر نداریم. در جهت سلبی، اگر همگان ترک کنند، هر یک نسبت به «صرف طبیعة المكلف» عاصی است، و عصیان ها و عقاب ها متعدد است. این تحلیل، صریحاً بر همان مبنای «صرف وجود المكلف» استوار است که در أجود التقريرات آمد.

نسبت مبنای محقق خوبی با تقریر أجود التقريرات

آیت الله خوبی قدس سره همین تقریر میرزای نائینی در أجود را مبنای نهایی واجب کفایی می داند. ایشان در محاضرات فی الأصول [4] تصریح می کند:

أن يكون التكليف متوجّهاً إلى أحد المكلفين لا بعينه المعبر عنه بصرف الوجود، وهذا هو الوجه الصحيح...

سپس همان تحلیل «غرض بر صرف وجود الطبيعة یا مطلق وجودها» و «غرض بر صدور فعل از صرف وجود المكلف یا مطلق وجوده» را تکرار کرده، نتیجه می گیرد:

... فالواجب كفائي بمعنى أنه واجب على أحد المكلفين لا بعينه المنطبق على كل واحدٍ واحدٍ منهم، و يسقط بفعل بعضٍ عن الباقي...

فالننتيجة هي أن الواجب الكفائي ثابت في اعتبار الشارع على ذمة واحدٍ من المكلفين لا بعينه الصادق على هذا و ذاك، نظير ما ذكرناه في بحث الواجب التخييري من أن الواجب أحدهما لا بعينه المنطبق على هذا الفرد أو ذاك، لا خصوص أحدهما المعين...

بنابراین، مکلف در واجب کفایی، «واحد لا بعينه» است. این واحد لا بعينه، صرف الوجود من المكلفين است که عنوانش بر هر یک از افراد قابل انطباق است، نه بر مجموع آنها بعنوان مستقله. از این رو، اگر یکی اقدام کند، همان صرف الوجود محقق شده و غرض حاصل است. اگر همه ترک کنند، چون هر یک قادر بر فعل بوده و عنوان صرف الوجود به نحوی بر هر یک شأنیست

صدق دارد، همگی مستحق عقاب‌اند.

نکته‌ی مهم در فهم این مبنا آن است که «واحد لا بعینه» به این معنا نیست که سایر افراد مکلف، مطلقاً خارج از دایره‌ی خطاب‌اند، بلکه یک وجوب واحد مجعول داریم بر عنوانی که قابل انطباق بر هر فرد است - «الصادق علی هذا و ذاك» - نه بر «افراد متعدده» به‌نحو استقلالی. در فرض ترک جمیع، استحقاق عقاب هر یک به‌خاطر آن است که هر يك، مصداق بالقوه‌ی آن عنوان بوده و قدرت بر امتثال داشته، و عنوان «صرف الوجود» از این حیث بر همگان منطبق است. [5] خلاصه آن‌که مبنای آیت‌الله خویی، از حیث ثبوتی، همان تصویری است که محقق نائینی در أجود التقریرات به‌عنوان «التحقیق فی تصویر الوجوب الکفائی» ارائه کرده است.

تفاوت واقعی میان دو تقریر از محقق نائینی

با توجه به آنچه گذشت، روشن است که دو تقریر از میرزای نائینی یعنی تقریر فوائد الأصول که می‌گوید «جمیع المکلفین علی وجه البدلیة»، و تقریر أجود که می‌گوید «صرف وجود المکلف» و «واحد لا بعینه»، دو تحلیل واقعاً متفاوت‌اند. در فوائد، وجوب بر جمیع المکلفین جعل شده، اما به‌نحو بدلیت. هر فرد بدل دیگری است. ذمه‌ی همگان در اصل جعل، مشغول است، هرچند بدلیت سبب سقوط تکلیف از دیگران با امتثال یکی می‌شود.

در أجود التقریرات، وجوب بر «صرف وجود المکلف» جعل شده است، یعنی عنوانی که بر «واحد لا بعینه» منطبق می‌شود. مجعول، واحد است، و در تحلیل، یک تکلیف بیشتر نداریم. غایت آن، صدور فعل از صرف وجود المکلف است، و این عنوان صالح است که بر هر یک از افراد منطبق گردد. از این‌رو، نباید این دو را یک مبنا شمرد. مبنای آیت‌الله خویی صریحاً بر تقریر دوم استوار است، نه بر تقریر فوائد.

نقد مبنای «صرف الوجود من المکلفین»

به نظر ما در چند جهت بر این مبنا - در هر دو تقریر میرزای نائینی و صورت‌پردازی محقق خویی - مناقشه وارد است. مهم‌ترین نکات به‌طور فشرده چنین است:

1- مشکل در تبیین «امتثال جمیع» در واجبات کفایی قابل تکرار

سه خصوصیت مسلّم واجب کفایی عبارتند از اینکه اگر همه انجام دهند، همگی ممتثل‌اند. اگر همه ترک کنند، همگی معاقب‌اند. اگر یکی انجام دهد، تکلیف از دیگران ساقط می‌شود. مبنای «صرف الوجود من المکلفین» تا حدّی می‌تواند خصوصیت (۲) و (۳) را توجیه کند. اگر صرف‌الوجود ترک شود، می‌توان گفت همگان در ترک آن «شریک‌اند» و عقاب همگانی قابل تصور است. اگر یکی امتثال کند، صرف‌الوجود تحقق یافته و غرض حاصل است، پس تکلیف از دیگران ساقط می‌شود.

اما در خصوصیت نخست، یعنی «اگر همگان انجام دهند، همگی ممتثل‌اند»، مشکل جدی پدید می‌آید، به‌ویژه در واجبات کفایی قابل تکرار مانند صلاة میّت. در صلاة میّت، اگر صد نفر بر یک میّت نماز بخوانند، در واقع صد نماز مستقل و صد امتثال واقع شده است. بر مبنای صرف‌الوجود، صرف‌الوجود با «اولین صلاة» تحقق یافته است. نودونه نماز دیگر، از این حیث، دیگر تحقق صرف‌الوجود نیستند. در عین حال، ارتکاز فقهی و عرفی این است که هر یک از این نمازها امتثال همان وجوب کفایی محسوب می‌شود و مستحق ثواب است.

تعبیر برخی از تقریرات (مانند کلام حلّی) که در فرض «صلات جمعی دفعةً واحدة» فقط یک امتثال و یک صلاة در کار است، با این ارتکاز واضح متشرعه - که هزار نماز به‌معنای هزار فعل شرعی و هزار امتثال است - سازگار نیست.

به‌عبارت دیگر، صرف‌الوجود، در تعریف، با تحقق «یک فرد» از طبیعت تحقق می‌یابد، در حالی که در واجب کفایی مانند صلاة

میّت، هم غرض واحد نوعی است، و هم امتثالات متعدد و مستقل قابل اعتبار و ثواباند، و عرف در نمازهای پس از تحقق یک فرد واجب، نیز عنوان «امتثال همان تکلیف کفایی» را صادق می‌بیند. از این رو، نظریه‌ی «صرف‌الوجود من المکلفین» در تبیین «امتثال جمیع» - به‌خصوص در واجبات قابل تکرار - قاصر به نظر می‌رسد.

2- تصحیح مراد میرزای نائینی از «صرف‌الوجود» و نقد کلام محقق اصفهانی

محقق اصفهانی در نقد میرزای نائینی، «صرف‌الوجود» را به سه معنای اصطلاحی در اصول (ناقض العدم المطلق، أول الوجودات، لابلشروط قسمی) برگردانده و همه را مردود شمرده است. به نظر می‌رسد محقق نائینی - و به تبع او آقای خویی - هیچ‌یک از آن معانی سه‌گانه‌ی فنی را در این جا اراده نکرده‌اند، بلکه مرادشان امری بسیط و عرفی‌تر است، یعنی «صرف‌الوجود در مقابل مطلق‌الوجود»؛ چنان‌که خود میرزای نائینی در أجود می‌فرماید:

الغرض من المأمور به تارةً یترتّب علی صرف وجود الطبيعة و أخرى علی مطلق وجودها... .

به این بیان، در مطلق‌الوجود، تکلیف ناظر به تکثیر مصادیق طبیعت است تا آن‌جا که قدرت و امکان باشد؛ در صرف‌الوجود، تکلیف ناظر به تحقق یک فرد از طبیعت، با آن، غرض حاصل و دیگر مجالی برای الزام باقی نیست. در واجب کفایی، میرزای نائینی و محقق خویی می‌گویند: «در این‌جا غرض به صرف‌الوجود صدور فعل از مکلفین تعلّق گرفته است، نه به مطلق‌الوجود آن». بنابراین، اشکالات محقق اصفهانی به معانی فنی سه‌گانه‌ی صرف‌الوجود، لزوماً بر مراد واقعی میرزا منطبق نیست.

با این‌همه، حتی بر این معنای ساده‌ی صرف‌الوجود در مقابل مطلق‌الوجود نیز، مشکل تبیین امتثال جمیع در واجبات کفایی تکرارپذیر هم‌چنان باقی است؛ یعنی گرچه نقد محقق اصفهانی به لحاظ تعریف لفظی «صرف‌الوجود اصولی» شاید تماماً بر میرزای نائینی وارد نباشد، اما مناقشه از ناحیه‌ی «امتثالات متعدد» و «ارتکاز عرفی» همچنان وارد است.

3- اشکال عرفی و بحث بعث و انبعاث

نکته‌ی دیگر آن است که در باب اوامر، علاوه بر مکلف‌به، خود مکلف نیز باید در حدّ متعارف برای عرف مخاطب روشن باشد. تعبیراتی مانند «المکلف صرف‌الوجود من المکلفین» یا «أحد المکلفین لا بعینه» اگر صرفاً در سطح تحلیل ثبوتی بماند، برای فهم عرفی خطاب و تحقق «بعث و انبعاث» کافی به‌نظر نمی‌رسد؛ چنان‌که اصولیان از این مبنا دفاع کرده‌اند که «غرض از بعث، انبعاث مکلف است»، [6] یعنی بعث و امر مولا باید به‌گونه‌ای باشد که محلّ انبعاث برای مکلف معقول و قابل‌تشخیص باشد.

اگر گفته شود: «بعث به أحد المکلفین علی وجه البدلیّة» تعلّق گرفته، یا مکلف «صرف وجود المکلفین» است، در مقام فهم عرفی خطاب، این سؤال جدی است که آن‌کس که باید منبعث شود، چون خود را مخاطب بالخصوص نمی‌یابد، چگونه انبعاث پیدا کند؟ در حالی‌که اگر خطاب به‌صورت ساده‌ی عرفی چنین باشد: «دَفَن المیّت واجب؛ و هذا الخطاب متوجّه إلی جمیع المکلفین»، همه‌ی مکلفان، خود را مشمول خطاب می‌بینند و انبعاث عرفی لازم حاصل می‌شود.

حتی با غرض نظر از این مبنا، باز این نکته سر جای خود باقی است که ساختار ثبوتی‌ای که عرف نتواند آن را به‌سهولت درک کند یا در قالب خطاب عرفی پیاده شود، در مقام تفسیر خطابات شرعی چندان پذیرفتنی به نظر نمی‌رسد.

مبنای علامه حلی و تأیید نظریه‌ی محقق بروجردی

در مقابل مبنای «صرف‌الوجود من المکلفین»، مبنای دیگری - که آیت‌الله بروجردی و جمعی از متأخرین آن را اختیار کرده‌اند - محور اختلاف واجب عینی و کفایی را نه در «مکلف»، بلکه در «مکلف‌به» و دخالت یا عدم دخالت قید مباشرت می‌داند. جالب این‌جاست که این تحلیل، ریشه در کلام علامه حلی دارد. علامه در تعریف واجب کفایی می‌فرماید:

البحث الثالث: في الواجب على الكفاية. و هو: كلُّ فعلٍ تعلّق غرضُ الشارعِ بإيقاعه لا من مباشرٍ معيّنٍ. و هو واقعٌ، كالجهاد، و هو واجبٌ على الجميع و يسقط بفعل البعض، لاستحقاقهم أجمع الذمّ و العقاب لو تركوه، و لا استبعاد في إسقاط الواجب بفعل الغير... [7].

از این عبارت، چند نکته‌ی کلیدی به‌روشنی استفاده می‌شود. غرضِ شارع به اصلِ وقوعِ فعلِ تعلّق گرفته، نه به مباشرتِ فاعل معيّن. چنین فعلی در خارج واقع است، مانند جهاد و نظائر آن (دفن میّت، نماز میّت و...). این فعل، واجب بر جمیع است. با انجام آن توسط بعضی، تکلیف از دیگران ساقط می‌شود. این‌که «واجبی با فعل غیر ساقط شود» هیچ استبعادی ندارد.

این دقیقاً همان محوری است که آیت‌الله بروجردی بر آن تأکید داشت. ایشان معتقد است در واجب عینی، قیدِ مباشرتِ شخصِ مکلف در مکلف‌به دخیل است. «أقيموا الصلاة» یعنی هر مکلف مأمور به اتيان الصلاة بالمباشرة عن نفسه است. در واجب کفایی، قیدِ مباشرتِ دخالتی در غرض ندارد. «ادفنوا الميت المسلم» یعنی دفن این میّت، بما هو دفن، مطلوب است، چه این فرد مباشر باشد، چه دیگری. تکلیف، به نحو استغراقی بر همه‌ی مکلفین ثابت است، امّا مکلف‌به، طبیعت مطلقه‌ی فعل است بدون قید صدور از همین فاعل خاص. هرکه انجام دهد، همان طبیعتِ مطلوب در خارج محقق شده و غرض واحد تأمین می‌شود، و وجوب از دیگران به‌تبع سقوط می‌کند.

بدین‌ترتیب، مبنای محقق بروجردی - که فرق میان واجب عینی و کفایی را در نحوه‌ی دخالتِ مباشرت در مکلف‌به می‌دید و در عین حال، وجوب را بر جمیع مکلفین به نحو استغراقی ثابت می‌دانست - ریشه در کلام علامه حلی دارد، هرچند محتمل است محقق بروجردی مستقلاً به این مبنا رسیده باشد.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

پاورقی

- [1] - نائینی، محمدحسین، «فوائد الأصول»، با محمد علی کاظمی خراسانی، ج 1، ص 235.
- [2] - نائینی، محمدحسین، «أجود التقريرات»، با ابوالقاسم خویی، ج 1، ص 187.
- [3] - نائینی، محمدحسین، «التقارير الأصولية»، با حسین بن علی حلی، ج 2، ص 79-80.
- [4] - خویی، ابوالقاسم، «محاضرات فی أصول الفقه»، با محمد اسحاق فیاض، ج 4، ص 55-57.
- [5] - مقرر: لذا تعبیری مانند «دیگران از آغاز موضوع هیچ تکلیف فعلی نیستند» اگر به‌نحو اطلاق فهم شود، با تصریح محقق خویی به استحقاق عقاب جمیع، قابل جمع نیست و باید با دقت در همین چارچوب «واحد لا بعینه الصادق علی هذا و ذاك» تفسیر شود.
- [6] - خویی، محاضرات فی أصول الفقه، ج 3، ص 55.
- [7] - علامه حلی، حسن بن یوسف، «تهذیب الوصول إلى علم الأصول»، ص 109.

منابع

- خویی، ابوالقاسم، محاضرات فی أصول الفقه، محمد اسحاق فیاض، ۵ ج، قم، دارالهادی، 1417.
- علامه حلی، حسن بن یوسف، تهذیب الوصول إلى علم الأصول، لندن، مؤسسة الامام علي (عليه السلام)، 1380.
- نائینی، محمدحسین، أجود التقريرات، ابوالقاسم خویی، ۲ ج، قم، مطبعة العرفان، 1352.
- — — —، فوائد الأصول، محمد علی کاظمی خراسانی، ۴ ج، قم، جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، 1376.
- — — —، التقريرات الأصولية، حسین بن علی حلی، ۶ ج، قم، مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه، 1446.